

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی

سعیده گل محمدی^۱

شمس‌الملوک مصطفوی^۲

چکیده

زیباشناسی، تلفیق معرفت‌شناختی از زیبایی است و زیباشناسی پراگماتیستی را می‌توان نوعی از انواع زیباشناسی دانست که به عنوان یک معرفت درجه دوم از پایگاه شناخت فلسفی و با روشی پراگماتیستی به هنر و زیبایی می‌پردازد و درباره ویژگی‌های آن بحث می‌کند. از آن جا که مکتب پراگماتیسم در واکنش به فلسفه تحلیلی نضج گرفت، زیباشناسی پراگماتیستی هم در مقابل زیباشناسی تحلیلی معنا می‌یابد. کارگردگرایی، تجربه‌گرایی، وحدت‌انگاری، نسبییت بافتاری از ویژگی‌های خاص مکتب پراگماتیسم است که شاخه‌های مختلف پراگماتیسم در آن مشترک‌اند و زیباشناسی پراگماتیستی نیز با بهره‌گیری از همین ویژگی‌ها، در مقابل زیباشناسی تحلیلی شناخته و عرضه می‌شود. این مقاله تلاش می‌کند به یاری ریچارد شوسترمن و بر اساس تقابل اساسی پراگماتیسم و فلسفه تحلیلی، راه را به سمت کشف ویژگی‌های زیباشناسی پراگماتیستی بگشاید. و ضمن این کار، تلاش کند تا از میان فیلسوفان پراگماتیست مورد بحث، فیلسوفی که موفق‌ترین پرداخت معرفت‌شناختی را در این باب داشته است را به عنوان زیباشناس، در این حوزه معرفی کند.

کلید واژه‌ها: زیباشناسی پراگماتیستی، پراگماتیسم، فلسفه تحلیلی، ریچارد شوسترمن

۱- دانشجوی دکتری فلسفه هنر واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Saeide.golmohamadi@gmail.com

۲- دانشیار گروه فلسفه واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Shs_mostafavi@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۲/۲۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۶/۱۳

مقدمه

دشواری سخن گفتن درباره زیباشناسی پراگماتیستی اساساً از آنجا نشأت می‌گیرد که این عنوان، معنایی را که به ذهن متبادر می‌کند، روشن و بدون ابهام نیست.

بحث در مورد اینکه زیباشناسی، پرداخت معرفت‌شناسانه در باب زیبایی است و زیبایی و زیباشناسی انواعی دارد و زیباشناسی پراگماتیستی یکی از این انواع است، مرسوم و متداول محافل، کتب و رساله‌های فلسفی نیست که بدانیم اصولاً مؤلفه‌ها و شاخصه‌های مهم زیباشناسی پراگماتیستی کدام است و روش پرداختن به این موضوع چگونه است و فیلسوف یا فیلسوفان مؤثر در بحث چه کسانی هستند.

زیبایی از مفاهیم فلسفی و مفهومی پیچیده و انتزاعی است به طوری که علی‌رغم تلاش بسیاری از فلاسفه و هنرمندان در طول تاریخ تفکر برای به دست دادن تعریفی از آن، همواره اختلاف نظر وجود داشته است. آنچه امروز درباره زیباشناسی مسلم است و به کار ما می‌آید این است که زیباشناسی، نوعی از شناخت‌شناسی است که مسائل هنر و زیبایی را بررسی و ارزیابی می‌کند.

جستجوی زیباشناسی پراگماتیستی در منابع اصلی، دستاورد قابل توجهی ندارد. زیرا پرداختن به این موضوع در منابع فارسی مغفول بوده و در منابع غیر فارسی جز ریچارد شوسترمن که مهم‌ترین شارح اندیشه‌های جان دیویی است، کتاب، مقاله یا رساله خاصی در این زمینه وجود ندارد؛ حتی با جستجوی دو کلیدواژه زیباشناسی و پراگماتیسم در دایره‌المعارفی چون استنفرد، مطلب چندانی به دست نمی‌آید.

بنابر آنچه گذشت این مقاله تلاش می‌کند تا به یاری ریچارد شوسترمن، نقشه راه را ترسیم کند و از طریق سرخ تقابل فلسفه پراگماتیسم و اندیشه تحلیلی راه خود را سوی به دست دادن ویژگی‌های کلی زیباشناسی پراگماتیستی بگشاید؛ ضمن آنکه از میان فیلسوفان پراگماتیستی چون دیویی، پیرس، جیمز، رورتی و گودمن، مهم‌ترین چهره در حوزه زیباشناسی پراگماتیستی را معرفی کند و از دلایل آن بگوید.

بررسی مبانی نظری زیباشناسی پراگماتیستی

زیباشناسی پراگماتیستی عنوان جاافتاده و شناخته‌شده‌ای نیست که بتوان توضیح و تعریف صریح و روشنی از آن ارائه داد. بلکه برای شناخت آن باید گمانه‌زنی کرد و راهی یافت. به اعتقاد ریچارد شوسترمن، مهم‌ترین شارح اندیشه‌های پراگماتیستی، زیباشناسی انگلیسی آمریکایی قرن بیستم، از دو منبع فلسفی متمایز یعنی فلسفه تحلیلی و پراگماتیسم، سرچشمه گرفته است؛ پس می‌توان از طریق بررسی نسبت‌ها و تقابل‌های سنت تحلیلی و پراگماتیستی، راهی برای دست یافتن به زیباشناسی پراگماتیستی گشود.

به علاوه، شواهد متعددی نشان می‌دهد که تقابل‌های مهمی میان این دو گرایش فلسفی وجود دارد به

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۵۹

طوری که برای فهم ویژگی‌های پراگماتیسم و زیباشناسی پراگماتیستی باید از تقابل‌های اساسی آن با فلسفه تحلیلی آگاه شد. بنابراین آشنایی با مسائل این دو سنت، تا حد لزوم، راهگشا و آموزنده خواهد بود.

توجه به فلسفه تحلیلی به عنوان مبدأ راه

به‌دست‌دادن تعریفی جامع و مانع، از فلسفه تحلیلی که میان تمام انشعاب‌ها، کشورها و فیلسوف‌های مختلف مشترک باشد امری دشوار است چنان‌که هانس یوهان گلاک در این باره می‌گوید:

فلسفه تحلیلی را حتی با توجه به آموزه‌ها یا مسائلیش نمی‌توان توصیف کرد. فیلسوفان تحلیلی درباره مسائل فلسفی متنوعی بحث می‌کنند و درباره آن‌ها قائل به نظرهای کاملاً متفاوتی هستند. من هیچ نظر فلسفی‌ای را نمی‌شناسم که همه یا دست‌کم بیشتر فلاسفه تحلیلی در آن مشترک باشند و دست‌کم هیچ نظری را نمی‌شناسم که کاملاً جزئی نباشد (گلاک، ۱۳۹۳: ۲۹).

به‌رغم این دشواری، گلاک وارد چالش تعریف و توصیف فلسفه تحلیلی شده و برای آن تلاش می‌کند. وی معتقد است فلسفه تحلیلی در مقایسه با فلسفه‌های دیگر از جمله فلسفه‌های قاره‌ای حال و هوای علمی‌تری دارد و بدون توجه به زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و منحصرأ با برخورداری از مهارت و ابزار خاص خود، مسائل را کندوکاو کرده و به نتیجه مشخصی می‌رساند:

فیلسوفان تحلیلی اغلب به ماهیت غیرتاریخی فلسفه‌ورزی‌شان مباهات کرده‌اند و می‌گویند که فلسفه تحلیلی برخلاف فلسفه سنتی یا فلسفه اروپای مستقل، علم یا مهارت شایسته‌ای است که فنون خاصی را به کار می‌برد تا مسائل مستقل را با نتایج معینی حل کند و از این‌رو نیازی ندارد به بحث درباره گذشته‌اش متوسل شود (گلاک، ۱۳۹۳: ۱۵).

دامت از جمله دیگر محققانی است که به روش تحلیلی باور دارد و در این زمینه فعالیت می‌کند. وی

معتقد است فلسفه تحلیلی بر سه پایه استوار است که عبارتند از:
۱. هدف فلسفه تحلیلی اندیشه است.

۲. مطالعه اندیشه باید از مطالعه فرآیند روان‌شناختی اندیشیدن به دقت متمایز شود.

۳. روش تحلیلی اندیشه، تحلیل زبان است (دامت، ۱۳۹۴: ۲۲).

در خصوص مورد سوم در میان فیلسوفان تحلیلی اختلاف نظر وجود دارد و همان‌طور که اشاره شد، این اختلاف به حدی جدی است که فلسفه تحلیلی و پیروان آن را به دو گروه تقسیم می‌کند: شاخه تحلیل منطقی و شاخه تحلیل زبانی. دامت در زمره تحلیل‌باورانی است که معتقدند فهم اندیشه از طریق زبان و امکانات آن فراهم می‌شود، در مقابل گروه دیگر که معتقدند پژوهش فلسفی مستقل از فهم زبان و مقدم بر آن است.

۱۶۰، دو مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۹، بهار و تابستان ۱۳۹۹

هکر سنت تحلیلی را در دوره‌هایی که از فعالیت‌های مور و راسل آغاز شده، از چرخش زبانی تراکتاتوس عبور کرده و تحت تأثیر تحلیل کمبریج و حلقه وین قرار گرفته است، توضیح می‌دهد. وی با این روش، سنت تحلیلی را در معنای کلی‌تری بررسی می‌کند و معتقد است که وظیفه فلسفه تجزیه و تحلیل مفاهیم فلسفی به مؤلفه‌های آن‌ها با جهت‌گیری ضد روان‌شناسی‌گری و بدون توجه به هرگونه بافت و زمینه آن است (هکر، ۱۳۹۳: ۱۱۲-۸۴).

فولسدال، معتقد است فلسفه تحلیلی یک مکتب نیست. مسائل و آموزه‌های مطمئن و مشترکی در میان تمام فیلسوفان تحلیلی هم وجود ندارد، بلکه فلسفه تحلیلی به عنوان یک روش با رویکردش به استدلال و توجیه مشخص می‌شود که تلاش می‌کند برای پذیرش یا رد یک موضع فلسفی شفاف‌سازی کند (فولسدال، ۱۳۹۳: ۴۱-۲۵).

پاسکال انگل، فیلسوف فرانسوی، معتقد است برای تشخیص فلسفه تحلیلی و فرانسوی باید آن‌ها را به عنوان دو سنت با رویکردهایی متفاوت مقایسه کرد. وی در بررسی‌هایش به سه ویژگی برای سنت تحلیلی قائل می‌شود. اول اینکه، فلسفه مانند علم یک امر همگانی و به تبع، نقدپذیر است. دوم اینکه پیشرفت در فلسفه مانند علم، پیشرفتی خطی است و سوم اینکه فلسفه رشته‌ای حرفه‌ای و دانشگاهی است که برای مهارت در آن باید آموزش دید و نیاز به نبوغ ندارد. بنابراین عبارت «فلسفه تحلیلی» به قول کانت گزاره‌ای تحلیلی است که معنای تحلیل، چیزی به فلسفه اضافه نمی‌کند زیرا فلسفه اصولاً، عقلانی و تحلیلی است. پژوهش‌های انگل نشان می‌دهند فلسفه‌های فرانسوی به رغم تفاوت در دیدگاه‌هایشان اغلب عکس سنت تحلیلی‌اند. آن‌ها فلسفه را حوزه‌ای متفاوت و مستقل از علم می‌دانند به طوری که آن گونه که از پیشرفت در علم بحث می‌شود نمی‌توان درباره پیشرفت آن بحث کرد. چراکه فلسفه بیش از آنکه شبیه علم باشد، شبیه هنر است و نظریه‌ها بیشتر نقش استعاری دارند تا نقش منطقی، و بنابراین در فلسفه تنها نوابغ می‌توانند، ظهور کنند و آن را به پیش برند (Engel, 1987: 2-3).

توصیف فلسفه تحلیلی بر اساس ویژگی‌های آن با توجه به آنچه گذشت گرچه تعریف جامع و مانع و دقیقی از آن به دست نمی‌دهد، اما تا جایی که بتواند در تمایز با اندیشه‌های قاره‌ای و پراگماتیستی شناخته شود مثمر خواهد بود.

بررسی‌ها نشان می‌دهد عناصر متعددی در پیدایش فلسفه تحلیلی تأثیرگذار بوده‌اند که شاید بتوان از آن میان بحث بر سر قضایا در فلسفه‌های هیوم، لایب‌نیتس و کانت، مواجهه مور و راسل با ایده آلیسم و کارهای فرگه و راسل در مبانی ریاضیات، تأکید بر وضوح و دقت در استدلال، استفاده متداول از منطق صوری را مهم‌ترین عناصر مؤثر در حصول آن به‌شمار آورد (گلاک، ۱۳۹۳: ۶).

زیباشناسی تحلیلی

بحث درباره «زیباشناسی تحلیلی» و چیستی آن به تعریف ما از فلسفه تحلیلی بستگی دارد. با وجود این، چنان که اشاره شد هیچ اتفاق نظری در خصوص ماهیت فلسفه تحلیلی و زیباشناسی آن وجود ندارد. اکثر مفاهیم و اصطلاحات به کار رفته در این حوزه مناقشه‌برانگیزند و بنابراین خطاست که آن‌ها را برچسب‌هایی بدون غرض به حساب آوریم. اما در حد پیشبرد بحث، می‌توان تعریفی کاربردی از این واژگان ارائه داد.

مطابق آنچه گذشت، پذیرفتنی است اگر این‌گونه به موضوع پردازیم: فیلسوفان تحلیلی با استفاده از روش تحلیل به ارزیابی اندیشه‌ها می‌پردازند و استفاده از این روش را منحصر به حوزه مفاهیم فلسفی نمی‌دانند بلکه چنین روشی را در سایر حوزه‌ها از جمله قلمرو هنر و زیباشناسی هم به کار می‌گیرند:

زیباشناسی تحلیلی از شاخه‌های فلسفه تحلیلی است که خود برآمده از فلسفه تجربی هم‌مشریان انگلیسی و جهان‌آنگلوساکسون است. در این مشرب فلسفی جهد فیلسوفان و نظریه‌پردازان اساساً معطوف به واقعیت موجود و امور مشهود و قابل تجربه است. بنابراین پرواضح است که زیباشناسی تحلیلی عموماً به [نظریه‌های مقوله‌ای] پرداخته و مفاهیم کلیدی آن‌ها را به تحلیل می‌گیرد (رامین، ۱۳۹۵: ۲۶).

بنابراین اگر قرار باشد ویژگی‌هایی برای زیباشناسی تحلیلی در نظر بگیریم، پیرو آنچه از سنت تحلیلی گفته شد، توجه به دقت منطقی و تجزیه و تحلیل مفاهیم، بی‌طرفی و عدم توجه به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی و روان‌شناسی بحث، اهمیت محوری علم و روش علمی، تلاش برای مقوله‌سازی، طبقه‌بندی، مفهوم‌گرایی و تمایزگذاری، علاقه به تعین، وضوح و ساختارگرایی را می‌توان عنوان کرد.

پراگماتیسم

پراگماتیسم، از مکاتب اواخر قرن نوزدهم است که واضع آن را فیلسوف، منطق‌دان و ریاضی‌دان آمریکایی به نام چارلز سندرس پیرس دانسته‌اند. وی در ژانویه ۱۸۷۸ با تألیف مقاله‌ای تحت عنوان «چگونه افکارمان را روشن کنیم» در نشریه ماهنامه *دانش عامه*، به بیان اعتقادات عمل‌گرایانه خویش در زمینه منطق علم پرداخت و بدون اشاره‌ای به این اصطلاح و بدون عنوان نامی از آن راهی را باز کرد که بعد از او، ویلیام جیمز فیلسوف، پزشک و روان‌شناس آمریکایی با به‌کاربردن این مفهوم به آن رسمیت بخشید. اصطلاح «پراگماتیک» از ریشه یونانی، معادل «Pragma» به معنای عمل (action) مشتق شده است. این واژه نزد رومی‌ها به معنای «متبحد در پیشه و خاصه مجرب در موضوعات حقوقی» بود. بنابراین پراگماتیست (pragmaticys)، فردی بود که در حوزه حقوق برای وکلای مدافع و خطباء، قوانین و شالوده‌هایی را وضع

۱۶۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۹، بهار و تابستان ۱۳۹۹

می‌کرد. این اصطلاح بعدها در حوزه‌ها و قلمروهای مختلفی که کاربرد عمل‌گرایانه‌ای داشتند، مورد توجه و استفاده قرار گرفت (واینر، ۱۳۸۵: ۸۱۵).

تعریف پراگماتیسم

برای به دست دادن تعریفی از پراگماتیسم، فلاسفه، متفکران، منتقدان و نویسندگان مختلف هر یک به زعم خویش در بحث در این باره کوشیده‌اند. در تعریف آنچه مهم است ایجاد و بیان ویژگی‌هایی هر چند کلی است که جوانب موضوع مورد بحث را پوشش داده تا جایی که فهم و شناخت موضوع براساس مفاهیم ارائه شده میسر باشد.

محققینی چون اُلاوجوی، واینر، تایر و پاپینی به اندازه‌ای که در جهت به دست دادن تعریفی کامل و همه‌جانبه از پراگماتیسم تلاش کرده‌اند، از مشکلات و موانع چنین دستاوردی سخن می‌گویند.

اُلاوجوی، در مقاله «پراگماتیسم سیزدهم» تلاش کرد تا در قالب سیزده تعریفی که درباره پراگماتیسم جمع‌آوری و ارائه کرده است تمام ویژگی‌های مختلف فلسفه پراگماتیسم را از جهت تکثر فلسفی، تاریخی و جغرافیایی و از جانب فیلسوفان، دانشمندان، مغزهای متفکر حکومتی، سیاسی و حتی ادبی در آمریکا، اروپا و سایر کشورها شرح دهد. وی ضمن چنین تلاشی و پس از به دست دادن این تعاریف دریافت که لزوماً اشتراک جامع و مانعی میان این تعاریف وجود ندارد و پس از این ناکامی، در تلاشی دوباره سعی کرد تعدد، تنوع و چندگانگی این تعاریف سیزده‌گانه را در حوزه‌های روان‌شناسی، فلسفه، اخلاق و زیباشناسی و تحت نظریه‌های شناخت، حقیقت و ارزش خلاصه و طبقه‌بندی کند که حاصل آن چهار دسته از نظرات گوناگون در این زمینه است. در این تقسیم‌بندی، وی به‌عنوان اولین ویژگی به اهمیت عمل و وجه روان‌شناسانه آن اشاره کرده و با چنین دیدگاهی در پی دورشدن از تعابیر متافیزیکی از حقیقت برآمده است. سپس به عنوان ویژگی دوم، اهمیت تجربه بی‌واسطه و ادراک حسی را در شناخت بیان نموده و به این ترتیب از کارکرد شناختی آن دفاع می‌کند. آنگاه به اهمیت هنر و اخلاق در پراگماتیسم اذعان کرده و در نهایت به قابلیت تحقیق‌پذیری نظریه اشاره می‌کند. چنان‌که هر قسمت از این تقسیم‌بندی گویاست، وی مشخصات و ویژگی‌هایی را از دو سر طیف آورده است تا بتواند ضمن بحث از این چهار دسته، کلیه ویژگی‌های مختلف پراگماتیسم را پوشش دهد که با توجه به آن، تعاریف مختلف و گاه متعارضی از پراگماتیسم جمع آمده است (واینر، ۱۳۸۵: ۸۱۳).

اچ.اس. تایر، محقق دیگری است که تلاش برای تعریف حدود و ثغور پراگماتیسم را به شیوه‌ای دیگر مبنای کار خود قرار می‌دهد. وی می‌کوشد با دو تعریف به انضمام تبصره و ملحقات، به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها درباره پراگماتیسم برسد. وی به روش عملی، بر نظریه‌ای ناظر بر واقعیت، تجربه‌محوری، رفتارگرایی

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۶۳

و اهمیت زندگی سیال تأکید می‌کند (همان: ۸۱۳-۸۱۲).

اما تلاش تایلر در قالب این تعریف اشارتی است به ایجاز در ارائه کلی و طرح رئوس ویژگی‌های پراگماتیستی که در عین حال از زاویه‌ای دیگر به همان ویژگی‌هایی اشاره می‌کند که لاجوی با نگاهی متفاوت به آن نگریسته است.

واینر با توجه به گستردگی قلمرو بحث، لاجوی، زمینه بحث و مرکز توجه را به پراگماتیست‌های آمریکایی اختصاص می‌دهد و تلاش می‌کند مؤلفه‌هایی کلی از وجوه مشترک آن به دست دهد. حاصل تلاش وی به دست دادن پنج ویژگی مشترک است که تحت عناوین تجربه‌گرایی تکثرگرایانه، زمان‌باوری، نسبیست‌بافتاری، احتمال‌گرایی و فردگرایی، عنوان شده‌اند (همان: ۸۱۴).

این تقسیم‌بندی نسبت به طبقه‌بندی‌هایی که از نظر گذشت، البته کامل‌تر و روشن‌تر است اما در مواجهه با دشواری به دست دادن تعریفی کامل و بسنده از پراگماتیسم، فیلسوفی چون شیلر به این نتیجه رسید که هیچ تصور مشترکی که همه پراگماتیست‌ها بر آن‌ها اتفاق نظر داشته باشند، وجود ندارد بلکه به تعداد پراگماتیست‌ها، نظریه درباره پراگماتیسم وجود دارد.

فیلسوف ایتالیایی، پاپینی، که پراگماتیسم را در ایتالیا مورد بررسی قرار داده، هم عقیده با جیمز، به عدم امکان ارائه تعریفی همه‌جانبه از پراگماتیسم اذعان داشته و می‌گوید: «پراگماتیسم را نمی‌توان تعریف کرد. هرکس بخواهد پراگماتیسم را با چند کلمه محدود تعریف کند، ضد دموکرات‌ترین کار متصور را انجام خواهد داد» (همان: ۸۱۳). بنابراین به زعم پاپینی، ناتوانی در ارائه تعریف، ضعف و محدودیت نیست بلکه ویژگی خاص پراگماتیسم است که به همان اندازه که چیزی را تعریف و طبقه‌بندی نمی‌کند، در هیچ تعریف، طبقه‌بندی و مقوله‌سازی هم قرار نمی‌گیرد.

پس برای شناخت مکتب پراگماتیسم به جای تلاش برای ارائه تعریفی همه‌جانبه از آن باید به توصیه ویتگنشتاین به دنبال شباهت خانوادگی در میان تمام این داده‌ها، اطلاعات و تعاریف مرتبط بود.

پاپینی هم با آگاهی از محدودیت و ناتوانی از تعریف کامل پراگماتیسم، بر آیندی از آن را مورد توجه قرار

داد و خاطر نشان ساخت:

«ویژگی غالبی، موجب پدید آوردن یگانگی درونی همه عنصرهای گونه‌گونی است که ذیل یک عنوان آورده می‌شود. وی ترکیب‌های گوناگون عناصری چون: نومیالیسم/فایده‌گرایی/پوزیتیویسم (روش علمی ضد متافیزیکی)/کانت‌گرایی (تأکید بر «عقل عملی») موجود مختار/اختیارگرایی شوپنهاوری (اولویت وجودی اراده بر علم و ایمان‌گرایی مدافعه‌گرای پاسکالی را پدیدآورنده انواع دیدگاه‌های پراگماتیستی دانست» (همان: ۸۲۷).

پس از تمام این تلاش‌ها، واینر به یافتن هسته مشترک هر چند غامضی از پراگماتیسم قناعت می‌کند و آن‌ها عبارت‌اند از: «ستیهنگی با انفکاک فکر از عمل، انفکاک علم محض از علم کاربردی، انفکاک شهود یا انکشاف از تجربه یا تحقیق تجربی و انفکاک تعلق‌های شخصی از تعلق‌های جمعی، که آن همانا کاربرد انضمامی مسائل کهن‌تر فلسفی در خصوص نسبت کلیات به جزئیات است (همان: ۸۱۲).

ویلیام جیمز هم معتقد است پراگماتیسم همواره مورد استفاده و سوءاستفاده بوده است به طوری که «گاهی با احترام، گاهی با اهانت و به ندرت با درک روشنی از آن» یاد شده است (جیمز، ۱۳۹۱: ۴۱). به اعتقاد وی اگر بسیاری از نظریه‌ها و دیدگاه‌های فلسفی را تحت آزمون فایده‌گرایی و عمل‌گرایی قرار دهیم، بسیاری از نزاع‌های فلسفی بی‌معنا می‌شوند. برای جیمز پراگماتیسم، در درجه اول یک روش و سپس نظریه‌ای تکوینی دربارهٔ حقیقت است:

"پراگماتیسم بیانگر رویکردی کاملاً آشنا در فلسفه، یعنی همان رویکرد تجربه‌گرایانه، است اما به نظر من آن را در شکلی هم رادیکال‌تر و هم بی‌ایرادتر از آنچه که تاکنون بوده عرضه می‌کند. یک پراگماتیست قاطعانه و به یکباره به بسیاری از عادات محبوب فلاسفه حرفه‌ای پشت می‌کند. او به تجرید و عدم کفایت، به راه‌حل‌های لفظی، به دلایل سقیم پیشینی، به اصول ثابت، به نظام‌های بسته و به مطلق‌ها و سرمنشأها پشت می‌کند. او به امور انضمامی و کافی، به امور واقع، به عمل و به قدرت روی می‌آورد... و این یعنی هوای تازه و امکانات طبیعت در برابر جزئیات، تصنع و ادعای غایت در حقیقت" (همان: ۴۳-۴۴).

بنابراین، گرایش پراگماتیسم اگرچه با عنوان خاص خود از دیگر گرایش‌ها متمایز شده است اما در عین حال گرایش اصالتاً تازه‌ای نیست بلکه در مبانی و مبادی‌اش با بسیاری از گرایش‌های کهن شبیه است و اگر در تاریخ فلسفه جست‌وجو کنیم می‌بینیم که بسیاری از فلاسفه با آن‌ها هم عقیده بوده‌اند.

زیباشناسی پراگماتیستی در تقابل با زیباشناسی تحلیلی

بنابر آنچه دربارهٔ دیدگاه پراگماتیسم گفته شد، زیباشناسی پراگماتیستی نوعی پژوهش معرفت‌شناختی است که زیبایی را با روشی پراگماتیستی و بر اساس ویژگی‌ها و مختصات خاص این گرایش توصیف می‌کند. بنابراین، ویژگی‌های زیباشناسی پراگماتیستی عبارت می‌شوند از: اهمیت به زندگی و هرآنچه برای آن مفید است، اهمیت به زمینه‌های اجتماعی و بافت فرهنگی، اهمیت به تجربه انضمامی، کل‌نگری و وحدت‌انگاری در تمام زمینه‌ها.

زیباشناسی تحلیلی نسبت به زیباشناسی پراگماتیستی جریان‌ی شناخته شده‌تر و رسمی‌تر است. شوسترمن

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۶۵

معتقد است زمانی که زیباشناسی تحلیلی رواج یافت، زیباشناسی پراگماتیستی عملاً غایب بود. با توجه به واکنش‌ها و انتقادهای مهم و جدی که نسبت به اصول فلسفه تحلیلی و تحلیل‌گران این شاخه و به تبع زیباشناسی تحلیلی ایراد شده، پراگماتیسم، به رغم جاذبه‌های قاره‌ای‌اش، به‌طور واضح و روشن خود را به عنوان یک زیباشناسی جدید، بیان نکرده و نوعی از رنسانس را در فلسفه آمریکایی تجربه می‌کرد. (shusterman,2000: 3-4).

از جمله دلایل این اختلاف، می‌توان به زمان، شرایط و خاستگاه‌های آن‌ها اشاره کرد. پراگماتیسم عملاً مواضع و اصول خود را در واکنش به فلسفه تحلیلی تعریف و تبیین می‌کند. زیباشناسی تحلیلی، از طریق نظریه‌هایی هرمنوتیک، پساساختارگرایانه و مواضع مارکسیستی با چالش مواجه شد و فیلسوفان پراگماتیست در تقابل با فلسفه تحلیلی سنتی با تمایزهای مبناگرایانه و اعتقادات غیرتاریخی ذات باورانه درافتادند و در عوض به کثرت‌گرایی، اهمیت بافت و زمینه و نظام اجتماعی-تاریخی در تفکر تأکید کردند. شوسترمن به نقل از اسکاروایلند، درباره فلسفه تأثیرگذار و برجسته می‌گوید که برای پیروزی در فلسفه به متفکر و فیلسوفی برجسته یا رسانه فلسفی قوی و جالب توجه نیاز است. وی معتقد است در مورد سردمداران سنت تحلیلی، مور و راسل، هر دو از چنین قابلیت‌هایی در حداعلی برخوردار بوده‌اند. اما جان دیویی به عنوان نماینده زیباشناسی پراگماتیستی به رغم تلاش‌ها و بیان اندیشه‌های راهبرش در این حوزه کم‌اقبال بوده است. (Ibid,2000: 4).

از دیگر مواردی که باعث غفلت از زیباشناسی پراگماتیستی شد بی‌اعتقادی در به کارگیری روش علمی از سوی پراگماتیست‌ها بود، آن‌هم در عصر و زمانه‌ای که روش علمی، الگوی نظم جهانی بود. فلسفه پراگماتیسم روش علمی را به عنوان مهم‌ترین اصل فلسفه تحلیلی فرو گذارد و این رفتاری برخلاف جهت آب شناکردن بود که موافق طبع آن روزگار نبود. شوسترمن در این باره می‌گوید: «زیباشناسی پراگماتیستی تا اواخر دهه ۵۰ تحت تاثیر فلسفه تحلیلی هنر کاملاً محو شده بود و زیباشناسی تحلیلی به اتهام آمیزه‌ای از روش‌های متضاد و اندیشه‌هایی بی‌انسجام به طرد نظریه زیباشناسی دیویی پرداخته بود (Ibid,2001: 97).

پراگماتیست‌ها نه تنها در این مورد بلکه در موارد بسیاری از این دست، مطابق اصول خاص خود که بیش از سنت تحلیلی به جریان قاره‌ای شبیه بود، رفتار کردند. این رفتار در ابتدا باعث به حاشیه رفتن آن شد اما بعدتر در مواجهه با نقصان و ایرادات فلسفه تحلیلی به مرور اقبال یافت و رواج پیدا کرد:

"بسیاری، از محدودیت‌های زیباشناسی تحلیلی خسته شدند و به زیباشناسی اروپایی روی آوردند تا در جریان مباحث عمیق مربوط به زمینه‌های سیاسی، اجتماعی هنر و عملکردها و تأثیرات عملی، اخلاقی و عقیدتی آن باشند" (Ibid).

به این ترتیب نادیده گرفتن هر گونه معیار و اهمیت روش علمی از سوی زیباشناسی پراگماتیستی، در کنار سایر ویژگی‌ها، باعث تشخیص و تمایز زیباشناسی پراگماتیستی از زیباشناسی تحلیلی و بسیاری از دیگر گرایش‌هاست که به برخی از این ویژگی‌ها به طور اجمالی اشاره می‌شود.

تردید در حجیت علمی

بینش پراگماتیستی دیدگاه نتیجه‌باور و کارکردگرایی است که هرگز از هیچ معیار خاصی برای به نتیجه رسیدن دفاع نمی‌کند، بلکه هر روشی که حصول نتیجه را ممکن سازد، می‌پذیرد. برخلاف فیلسوفان تحلیلی که علم و روش علمی را از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دستاوردهای بشری و معیار اعتبار و یا عدم اعتبار امور می‌دانند. البته که پراگماتیست‌ها، ستایش‌گر علم هستند اما این حق‌گذاری نه به دلیل اعتقاد به وثاقت و اطمینان از صحت روش آن، بلکه به واسطه تأثیرات شگفت و خدمت‌گزاری علم به پیشبرد زندگی است. پیشرفت تکنولوژی و تأثیر دستاوردهای آن بر زندگی بشر امر مسلمی است که بر کسی پوشیده نیست. شوسترمن در این باره می‌گوید:

بینش پراگماتیستی هیچ‌گاه از متد سخن نمی‌گوید و هرگز هیچ‌گونه متد یا ابزار خاصی را عرضه نمی‌کند. علاوه بر این در حالی که پراگماتیست‌ها علم و متد آن را ستایش می‌کنند و گرچه پرس و جیمز مشخصاً مردان علم هستند اما پراگماتیسم هرگز فلسفه علمی را به‌عنوان آنچه که فلسفه می‌تواند و باید باشد نمی‌داند (shusterman, 2000: 5)

در منابع مختلف، در خصوص رویکرد پراگماتیسم به علم مطالب زیادی مطرح شده است تا جایی که بعضاً یکی از ویژگی‌های پراگماتیسم، مخالفت آن با علم معرفی شده است. در حالی که علم تا جایی که زندگی بشر را بهبود بخشیده و موجب پیشرفت جامعه شود، مورد علاقه پراگماتیسم است. آنچه از علم و روش علمی برای پراگماتیست‌ها قابل قبول نیست، اعتقاد مطلق و جزمی به ملاک علمی و حذف روش‌ها و ابزارهای ممکن دیگر صرف‌نظر از توانایی‌ها و قابلیتشان در حل مسائل است.

جان دیویی، به‌عنوان نماینده زیباشناسی پراگماتیستی در کتاب تجربه و طبیعت، علم را خدمتکار هنر و زیبایی می‌داند. به گمان وی چون هنر تجربه‌ای سرشار از معانی است که انسان بی‌واسطه از آن برخوردار است، اوج تمام عیار طبیعت است و علم، رویدادهای طبیعی را برای چنین سرانجامی به سمت آن هدایت می‌کنند (Dewey, 1971: 358).

هنر فعالیتی معنادار است که بی‌واسطه در جهت ایجاد لذت، رشد و تعالی در انسان می‌کوشد در حالی که علم فعالیتی کنترل‌شده است که از طریق ابزار و روش‌هایی خاص به بهبود زندگی‌ها کمک می‌کند.

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۶۷

برخلاف تحلیلی‌ها، که از روش‌های دقیق علمی برای ارزیابی آثار هنری استفاده می‌کنند، پراگماتیست‌ها علم را نه به مثابه روش علمی بلکه آن را با تحقیق در زمینه‌های تاریخی و سیر پیشرفت و گسترش نظریه‌های علمی، مورد توجه قرار می‌دهند.

علاوه بر تمام دلایلی که برای ترجیح هنر بر علم از دیدگاه پراگماتیسم ارائه شد، اصل مهم‌تری وجود دارد که نه تنها مسأله را حل بلکه آن را رفع می‌کند و آن اعتقاد ایشان به رفع هرگونه تمایز و ارزش داوری است وقتی پای بهبود زندگی در میان باشد. کیفیات زیباشناسانه‌ای وجود دارند که علم و هنر هر کدام به هر اندازه بیشتر از آن بهره‌مند باشند، زیباتر خواهند بود. به این مطلب در قسمت‌های بعد پرداخته خواهد شد.

کل‌نگری و پیوستگی

زیباشناسی پراگماتیستی با تحلیل، تفکیک، تقسیم و طبقه‌بندی موافق نیست و هرگونه تمایزگذاری از این دست را میراث ناپسند تحلیلی‌مشرسانی می‌داند که تنها بر اساس طبقه‌بندی و تمایزگذاری می‌اندیشند. زیباشناسی تحلیلی معتقد است تنها بر اساس مقوله‌سازی است که امکان تفکر، مهیا می‌شود، مفهوم‌پردازی ابزار اصلی آن است و ملاک ارزش داوری آن، درست و غلط است.

زیباشناسی پراگماتیستی عمیقاً با مهم‌ترین اصول اعتقادی زیباشناسی تحلیلی در تقابل است. آنچه باعث حمله راسل و مور به هگلیسم شد، انتقاد از نظریه کل‌گرایانه و روابط درونی و وحدت اندام‌وار آن بود و این ایده هگلی که هیچ جزء یا مفهومی هویت مستقل و ذاتی ندارد بلکه به عناصر و مفاهیم دیگری که به هم متعلق‌اند وابسته است. در مقابل فیلسوفان تحلیلی به اتمیسم منطقی معتقدند که بر مبنای آن چیزهای منطقیاً مستقلی در جهان وجود دارند که پایگاه محکمی برای واقعیت و ارجاع ایجاد می‌کنند (shusterman, 2000: 5)

همان‌طور که مارکسیسم زیرلایه‌ای اقتصادی برای تمام لایه‌ها و طبقات در تمام حوزه‌های مختلف قائل است، پراگماتیسم زیرلایه بنیادین را خود زندگی می‌داند و از حضور، وجود و آمیختگی آن با تمام حوزه‌ها آگاه است. برای پراگماتیست‌ها زندگی جریان پیوسته‌ای است که تمام حوزه‌ها را در بر خواهد گرفت و از آن‌ها عبور خواهد کرد.

پراگماتیسم به دموکراسی معتقد است و برابری، آزادی و امید را ارج می‌نهند. حاصل تمام فعالیت‌های اجتماعات انسانی باید برحسب بهبودی زندگی شهروندان و بهروزی آن‌ها را شود. از این روست که پراگماتیسم به سیالیت گفتگو و دموکراسی معتقد است. گفتگو امکان جریان‌دادن دیدگاه‌های مختلف است تا بیان شوند، حضور داشته باشند، تأثیر بگذارند و پیوستگی افراد با هم و با زندگی را در تمام ابعاد آن حفظ کنند.

بنابراین در یک نگاه کلی می‌توان تقابل دو گروه را در التزام اندیشه پراگماتیستی به کل‌گرایی و وحدت باوری در مقابل اعتقاد تحلیلی مشربان به اتمیسم منطقی نشان داد.

اهمیت تجربه انضمامی

پراگماتیسم، تجربه باور است. در مقابل جریان تحلیلی که به نظرورزی و تحلیل معتقد است. برای پراگماتیست‌ها، زندگی، تحقیق و فلسفه، فرآیندهایی هستند که به واسطه آزمون و خطای تجربی ساخته و پرداخته می‌شوند. تجربه‌گرایی از گرایش‌های معرفت‌شناسی است که در مقابل عقل‌گرایی تعریف می‌شود. پراگماتیست‌ها به حقیقت، واقعیت عینی، معرفت آن گونه که تحلیل‌گران می‌اندیشند، فکر نمی‌کنند. بنابراین به تبع چنین بینشی، به ویژگی‌های خردباورانه‌ای که زیباشناسی تحلیلی ارائه می‌دهد، باور ندارند. آن‌ها، برای احراز شناخت، ادراکات حسی را به رسمیت می‌شناسد. و حس، جسم، عاطفه، شور و هیجان، غریزه و خلاقیت عواملی مهم و به عنوان ابزارهایی قابل و هوشمند، بر سازنده تجربه زیباشناسانه‌اند.

حقانیت زیباشناسی پراگماتیستی از رهگذر امکانات تجربه میسر می‌شود. در انواع تجربه هم تجربه طبیعی است که به تأسی از آموزه‌های زیست‌شناسانه داروین‌یسم، اقتدار عوامل محتوم متافیزیکی را خلع کرده و پراگماتیسم را در توجیه مبانی فکری‌اش یاری می‌دهد. تجربه در گستره طبیعت شکل می‌گیرد و برای آنکه زیباشناسانه باشد، باید در خدمت حیات موجود زنده باشد و او را رشد دهد. هنر از تجربه برآمده و به تجربه باز می‌گردد.

اما فیلسوفان تحلیلی برخورد دیگری دارند. مور، اعتبار اخلاقی برای هنر و زیبایی قائل است تا هنر را از ریشه‌های طبیعی دور کند. سیبلی هم در توجهش به حوزه زیباشناسی تلاش می‌کند هرگونه ارتباط با طبیعت و ریشه‌های طبیعی را از هنر بزدايد. مک دانلد قلمروی هنر را راز و رمزناک می‌داند. به گمان وی هنر چون طبیعی نیست و نباید باشد راز آلود است (shusterman, 2001: 98).

زیباشناسی پراگماتیستی، روند شکل‌گیری اثر در تجربه را مهم می‌داند در حالی که برخلاف آن، زیباشناسی تحلیلی برای شیء عینی هنری، ارزش قائل است و همواره و همیشه برای تعیین معیارهای ارزیابی تلاش می‌کند. برای پراگماتیست‌ها ملاک‌هایی در حوزه هنر مهم‌اند که بتوانند آثار اصلی را از کپی‌ها و سره را از ناسره تمییز دهند. زیباشناسی تحلیلی آرمان علمی‌اش، حقیقت عینی است و نه تجربه غنایافته.

اهمیت زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی

هنر و زیبایی جزء لاینفک اجتماعی است که در آن پدید آمده و رشد کرده است. هنر از زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، روانی و... جدا نیست. بلکه هم پای آن‌هاست و تأثیر و تأثراتشان را نمی‌توان نادیده

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۶۹

گرفت. بنا بر اعتقادات زیباشناسی پراگماتیستی هنر برای هنر نیست، بلکه هنر برای اجتماع و در خدمت اجتماع است، آن چنان که اجتماع در خدمت هنر است و رشد و زوال و سایر تغییرات آن دو بر یکدیگر تأثیر دارد.

کارکردگرایی

سودمندی و نتیجه‌گرایی از مهم‌ترین ویژگی‌های زیباشناسی پراگماتیستی است. در حالی که زیباشناسی تحلیلی قلمروی مستقلی برای هنر و زیبایی قائل است و با طرح مباحثی چون بی‌طرفی در هر چه مستقل‌تر کردن آن می‌کوشد.

از نظر پراگماتیست‌ها، هنر فعالیتی است که در ارتباط با سایر فعالیت‌های بشری بوده و انسان را دستخوش شور و هیجان تغییر می‌کند تا از این راه انجام امور و نیل به سایر مقاصد وی ممکن شود. سرودخواندن کشاورزان در هنگام کار در مزرعه نه تنها باعث تجربه زیباشناسانه مطلوبی برای آنها می‌شود بلکه ذوق و شور این سرودخوانی موجب تقویت کار ایشان در مزرعه خواهد بود (Ibid: 99).

جای گرفتن هنر مدرن در موزه‌ها و گالری‌ها، اجراهای موسیقی در کنسرت‌ها، برپایی جشن‌ها و نمایش‌ها در نمایشگاه‌ها، هنر و زیبایی را از بطن زندگی دور کرده و آن را تنها به نمایشگری، محدود ساخته است. هنری که از زندگی آدمیان رخت برمی‌بندد تا در بینال‌ها و مسابقات رتبه کسب کند، جلوه‌گری را به جای زندگی کردن پذیرفته است.

همپوش معتقد است اثر هنری برای ایفای نقش و کارکرد خاص یا حل مسئله‌ای خلق نشده است. استراوسون نیز با هرگونه وضع قانون و مقرراتی برای هنر و زیبایی مخالف است. زیرا به زعم وی «هنر نباید کاری انجام دهد. هنر تنها باید باشد» (Ibid: 98).

شوسترمن تأکید می‌کند، زیباشناسی تحلیلی با انتقال هنر و زیبایی به برج عاج و جداکردن آن از زندگی روزمره خیر نخواهد دید:

انگیزه واقعی تلاش‌های [زیباشناسی] تحلیلی، برای دور کردن هنر از هرگونه غرض عملی این نبود که هنر را به عنوان پدیده‌ای بی‌مصرف بدنام کنند بلکه هدف این بود که جایگاه راستین آن را به دور از اهداف ابزاری و نیازهای طبیعی تعیین کنند. اما گرچه این تصمیم بر اساس نیت خیری بوده باشد اما چنین تلقی تجربه زیباشناختی را همچون تجربه‌ای پوچ و بی‌ربط به مسائل اجتماعی ترسیم می‌کند (Ibid: 98-99).

زیباشناسی تحلیلی به گمان خود، با تجزیه و تحلیل مفهومی هنر، منتزع کردن آن از زندگی طبیعی و منحصر کردن آن به گالری‌ها و فضاها، نمایشی، هنر را فاخر دانسته و جایگاه والایی به آن داده است در حالی که زیباشناسان پراگماتیستی، شأن کارکردی و عملی برای هنر قائل‌اند؛ نه به این دلیل که هنر برای آنها

اهمیتی ندارد، بلکه دقیقاً به این دلیل که هنر بیشترین اهمیت را در نظر ایشان دارد و می‌تواند چون موتور متحرکه‌ای خلاقیت را برانگیزد، امکانات بالقوه بشری را بیدار کند و جامعه را رونق دهد. هنر از نظر آن‌ها، از چنین توانایی گران‌قدری برخوردار است.

فلسفه تحلیلی / پراگماتیسم : بررسی نسبت‌ها

تمام ویژگی‌هایی که برای زیباشناسی پراگماتیستی عنوان شد، در نهایت با هم در ارتباط هستند و هر کدام را از دیگری می‌توان نتیجه گرفت. نفی فضای مابعدالطبیعی و گرایش‌های کارکردگرایانه پراگماتیسم مخرج مشترک تمام آن چیزی است که به عنوان ویژگی‌های زیباشناسی پراگماتیستی آمد و از آنجا که سنت پراگماتیستی در تقابل با جریان‌های تحلیلی پا گرفت، سر رشته به دست دادن ویژگی‌های زیباشناسی پراگماتیستی، وجوه اختلاف این دو سنت است. اما دو سنت تحلیلی و پراگماتیستی به رغم تفاوت‌هایشان دیدگاه‌های ذاتاً ناسازگاری نیستند.

بسیاری از فلاسفه و متفکرین پراگماتیست چون گودمن، کواین، دیویدسن و... با روشی تحلیلی، نتایج پراگماتیستی اندیشه‌هایشان را قابل قبول کرده‌اند:

آثار تحلیلی متأخر کواین، گودمن و دیویدسن می‌تواند با برخی از موضوعات قاره‌ای همگرا و موافق تلقی شود. با ویران کردن بسیاری از فرض‌های مبنایی تحلیلی‌ها، نتایج اندیشه‌هایشان به پراگماتیسم نزدیک است (shusterman, 2000: 4).

در تقابل میان زیباشناسی تحلیلی و زیباشناسی قاره‌ای، زیباشناسی پراگماتیستی راه میانبری در میان آن‌هاست که گاهی به سنت تحلیلی و گاه به سنت قاره‌ای نزدیک می‌شود، اما چنان‌که در تعریف پراگماتیسم هم آمد، این مکتب فکری در پی ارائه راه‌حل برون رفت از مسائل است و در این راه استفاده از هر ابزاری را برای رسیدن به نتیجه‌ای رضایت‌بخش، مجاز می‌داند. ویلیام جیمز معتقد است پراگماتیسم نظریه‌ای است که در میان نظریه‌های مختلف واقع شده است و این نظریه‌ها شامل محتواهای گوناگون... می‌باشند. در باور جیمز پراگماتیسم راهرویی است میان اتاق‌های مختلف که ساکنین این اتاق‌ها در عمل ناگزیر از رفت و آمد به این راهرو هستند (جیمز، ۱۳۹۱: ۴۵).

رورتی نیز در مقاله «جهانی بدون جوهر یا ماهیت» (۱۹۹۴)، از وجوه مشترک دیدگاه تحلیلی و پراگماتیستی یاد کرده و معتقد است به رغم آنکه فیلسوفان انگلیسی زبان، کار فیلسوفان غیر انگلیسی را جدی نمی‌گیرند اما تفاوت مهمی میان فلسفه تحلیلی و اروپایی وجود ندارد و عملاً هر دو سنت تا حد زیادی با یکدیگر هم پوشانی دارند. (رورتی، ۱۳۹۳: ۶-۹۵).

به گمان رورتی ضدذات‌گرایی و گرایش‌های ضدمتافیزیکی به عنوان مهم‌ترین اصول مکتب پراگماتیسم

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۷۱

در سنت‌های مختلف غربی مشترک است. گرچه با عنوان‌های گوناگون اما همگی مؤید حقیقت مشترکی هستند که در هر کدام تکرار شده است:

از جمله آن‌ها اگزیستانسیالیسم، ساختارشکنی، کلی‌باوری، فلسفه فرآیندی، پساساختارگرایی، پسامدرنیسم، ویتگنشتاین‌گرایی، ضد واقع‌گرایی و تأویل‌گرایی. شاید فقط به صرف دلایل وطن‌دوستانه اصطلاحی که ترجیح خود من باشد پراگماتیسم است (همان: ۹۶).

شوسترمن هم ضمن اشاره به وجوه اختلاف پراگماتیست‌ها و تحلیلی‌ها به اشتراک میان آن‌ها نیز اشاره کرده و به فیلسوفان تحلیلی مشربی اشاره می‌کند که تحت تأثیر دیدگاه‌های پراگماتیستی هستند. وی معتقد است پراگماتیست‌هایی چون مارگولیس، رورتی و... مضامین پراگماتیکی اندیشه‌هایشان را با استفاده از روش تحلیلی بیان کرده‌اند تا نشان دهند بدون استفاده از روشمندی خاص، امکان تفاسیر متکثری از آثار هنری وجود دارد (shusterman, 2001: 104).

در حوزه فلسفه تحلیلی هم بحث و تبادل نظر میان بسیاری از متفکرین و منتقدینی مانند گلاک، فولسدال، مانک، هکر و دامت و... بر سر ترسیم حدود مرزهای سنت تحلیلی از گرایش‌های دیگر نشان از آن دارد که سنت پراگماتیستی در رومانداری برای پذیرش بسیاری از روش‌ها، اصول و آموزه‌های مختلف مکاتب گوناگون با شرط مفیدبودن، نتیجه مطلوب‌داشتن و راهگشایبودن، محق است.

طرز بیان واینر، وقتی که برای سخن گفتن درباره پراگماتیسم از اصطلاحاتی چون «منطق پراگماتیکی» برای توصیف منطق نمادین داوری‌های اخلاقی پیرس، «تحلیل پراگماتیکی»، برای توضیح روش دیویی در مورد حکم زیباشناختی و «توجیه پراگماتیستی» برای ویلیام جیمز در تبیین انواع تجربه دینی استفاده می‌کند، مؤید این نکته است:

زنده نظر پرس در باب منطق پراگماتیکی داوری‌های اخلاقی این است که «شما از میوه‌هایشان آن‌ها را خواهید شناخت. تحلیل پراگماتیکی دیویی از حکم زیباشناختی در کتابش هنر به مثابه تجربه (۱۹۳۴) همانند این قاعده را در نقد آثار هنری، به کار بست. ویلیام جیمز در کتابش انواع تجربه دینی (۱۹۰۲) همین توجیه پراگماتیکی را در باب باورهای دینی همه مذاهب، هر وقت که شواهدی از تأثیرات آن را بر تبدل زندگی مؤمنان به آن مذاهب دید، به کار بست (واینر، ۱۳۸۵: ۸۳۴).

تاکنون، تلاش بر این بود تا با بررسی فلسفه پراگماتیسم، که بخشی، با تکیه بر اصول، مفاهیم و ویژگی‌های خود پراگماتیسم و بخشی دیگر با مقایسه آن با مکتب رقیب حاصل شد، به شناخت زیباشناسی پراگماتیستی ناائل شویم. اما وقتی سخن از زیبایی‌شناس پراگماتیست باشد، جان دیویی، فعال‌ترین و پرنفوذترین فیلسوف

۱۷۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۹، بهار و تابستان ۱۳۹۹

شناخته شده در حوزه زیباشناسی است که در کتاب مشهورش هنر به مثابه تجربه، به بیان اندیشه‌هایش در این حوزه پرداخته است. برای دیویی زیباشناسی پراگماتیستی بیشترین اهمیت را داشت در حالی که تحلیلگران به نامی چون مور، راسل و ویتگنشتاین کمترین اهمیت را برای آن قائل بودند.

در سنت تحلیلی نیز فیلسوفی چون برتراند راسل، که از برجسته‌ترین فلاسفه مطرح این حوزه است، عملاً درباره امور زیباشناسانه، فعالیت قابل توجهی نداشته است و پرداخت‌های مور و ویتگنشتاین پراکنده و جزئی است و دیدگاه‌های زیباشناسانه ویتگنشتاین بسیار کلی و بی‌نظم است و اکثراً پس از مرگ وی و بر اساس سخنرانی‌هایش تنظیم شده است و نیز آنچه مور، در باب زیباشناسی قائل است هم به بخش‌های سیزده‌گانه کتاب *اصول اخلاق وی محدود می‌شود* (Shusterman, 2000: 3).

شوسترمن معتقد است، هیچ اثری وجود ندارد که بتوان آن را از حیث گسترش قلمرو، استدلال‌های جامع و قدرت اثر با کتاب هنر به مثابه تجربه، دیویی مقایسه کرد. وی به عنوان نویسنده کتاب *زیباشناسی پراگماتیستی*، برای توضیح در باب این موضوع، دیویی را نماینده زیباشناسی پراگماتیستی می‌داند و برای به‌دست‌دادن ویژگی‌های این نوع زیباشناسی، به آراء و اندیشه‌های دیویی بر اساس اثر تخصصی‌اش، هنر به مثابه تجربه می‌پردازد. در واقع با این روش او اعلام می‌کند که زیباشناسی پراگماتیستی نامش را از دیویی وام می‌گیرد و نه برعکس (Shusterman, 2000: 3).

از میان فیلسوفان پراگماتیست، پیرس به عنوان ریاضی‌دان مطرح است و اگر بخواهیم در باب کاربرد پراگماتیسم درباره منطق بدانیم مطمئناً وی گزینه مناسبی است اما فعالیت قابل توجهی در زمینه زیباشناسی انجام نداده است و اگر مفسرین هنری آموزه‌های وی در زمینه نشانه‌شناسی را در فهم اثر هنری مفید دانسته‌اند، به قابلیت فلسفه پیرس در این زمینه برمی‌گردد، و گرنه پیرس و جیمز اثر مستقلی در حوزه زیباشناسی تألیف نکرده‌اند.

جیمز در عالم روان‌شناسی آن‌گونه می‌اندیشد که دیویی در عالم هنر، تا آنجا که دیویی خلق هنر به مثابه تجربه، را مدیون جیمز در *اصول روان‌شناسی* می‌داند. اما به هر حال اگرچه جیمز، روان‌شناس قابلی است، اما آموزه و اندیشه‌های پراگماتیستی او در حوزه روان‌شناسی از ارج و اهمیت به‌سزایی برخوردار است و وی به رغم علاقه همیشگی و استعداد ذاتی‌اش به هنر و زیبایی، هیچ اثر مدون و منظمی را در این زمینه به جا نگذاشته است.

سایر فیلسوفان از جمله رورتنی نیز گرچه اشاراتی به هنر، ادبیات و... داشته‌اند اما مستقیماً و به‌طور صریح به مقوله هنر و زیبایی نپرداخته‌اند. رورتنی آشنایی خاصی با حوزه هنر ندارد و علاقه‌اش به ادبیات که مقاله «کوندا، دیکنز و هیدگر» نشانه و مؤید آن است، ناشی از اعتقادات ضد‌متافیزیکی و دموکرات وی است.

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۷۳

نلسون گودمن، نیز از جمله فیلسوفانی است که با به‌کارگیری روش تحلیلی در فلسفه ورزی اش، به نتایج پراگماتیکی می‌رسد. وی در کنار آثاری که در حوزه فلسفه علم و ذهن جای می‌گیرند در کتاب *زبان‌های هنر*، با بحث‌هایی زیبایی به هنر و رابطه آن با شناخت می‌پردازد. به اعتقاد وی هنر راهی است که مانند علم، به کمک فهم به شناخت می‌رسد و فهم و شناخت نیز تنها از رهگذر تجربه کسب می‌شوند. در کتاب *راه‌های جهان‌سازی*، به دنبال راهکاری برای توجیه کثرت‌گرایی معرفتی است. در قسمتی از بخش‌های این کتاب وی از عنوانی چون «هنر چه زمانی است؟» به جای «هنر چیست؟»، استفاده می‌کند تا به نوعی با قطعیت تعریف هنر به عنوان شیء ثابت مخالفت کرده و آن را به مثابه یک فرآیند در زمان و مکان مورد توجه قرار دهد. به این ترتیب، گودمن نیز اگرچه به واسطه تألیفاتش در حوزه هنر، متمرثر بوده است اما با مطالعه آثارش، ضمن آشنایی با نحوه پرداخت خشک و مفهومی وی که از طریق کنکاش‌های زیبایی میسر شده است، به همان ویژگی‌هایی که نزد قریب به اتفاق فلاسفه پراگماتیست مشترک است، می‌رسیم.

اما جان دیویی، فیلسوف پراگماتیستی است که اثر ویژه‌ای در این حوزه تألیف کرده و آن را به بحث درباره هنر و زیبایی اختصاص داده است. اهمیت دیویی نسبت به هم‌کیشانانش این است که اثر وی دربرگیرنده تمام آن چیزی است که سایر پراگماتیست‌ها هر کدام با بیانی به جنبه‌ای از آن اشاره داشته‌اند. هنر به مثابه تجربه، کتابی مبسوط و مفصل در باب انواع هنر و زیبایی است تا آنجا که زیبایی‌های زندگی روزمره را هم دربرمی‌گیرد. در واقع، ویژگی دیگری که اثر دیویی را از آثار هم‌کیشانانش مستثنی می‌کند پرداخت پرشور و شاعرانه اوست که خشکی تحلیلی‌گری را متعادل می‌کند. گویا دیویی متوجه اعتراض کسانی چون جیمز هست که انتزاع‌گرایی و بحث‌های نظری را قالب مناسبی برای بیانگری در هنر نمی‌دانند، بنابراین او تلاش می‌کند ضمن استفاده از تحلیل‌ها و استدلال‌های مناسب، بیانی شورانگیز در وصف زیبایی‌های هنر بلکه زیبایی‌های زندگی ارائه کند. وی در جای‌جای اثرش با ارائه نقل‌قول‌هایی از شاعران، هنرمندان و نویسندگان، شایستگی همه‌جانبه خود را برای روشنگری در حوزه زیباشناسی پراگماتیستی اثبات می‌کند.

نتایج مقاله

بنابر آنچه گذشت و بر اساس بررسی شناختی مقوله زیباشناسی پراگماتیستی تلاش شد تا با اشاره به آراء متفکرینی چون ال‌وجوی، واینر، تایر، پاپینی، جیمز و... تعریف همه‌جانبه‌ای از پراگماتیسم در گسترده‌ترین وجه آن به لحاظ قلمرو جغرافیایی، فلسفی، تاریخی حاصل شود. با ناکامی در رسیدن به چنین تعریفی دامنه بحث محدودتر شد تا جایی که بررسی‌ها به این نتیجه رسیدند که برای شناخت پراگماتیسم باید به ویژگی‌هایی بر

اساس شباهت خانوادگی میان آنها دست یافت.

از آنجا که پراگماتیسم در واکنش به فلسفه تحلیلی شکل گرفت، زیباشناسی پراگماتیستی نیز در تقابل با زیباشناسی تحلیلی معنا می‌یابد. از این جهت یکی از رئوس بحث، اشاره به ویژگی‌های فلسفه تحلیلی و به تبع زیباشناسی پراگماتیستی است که به آن اشاره شد.

در مورد فلسفه تحلیلی با بررسی آراء و اندیشه‌های محققین مختلفی چون گلاک، دامت، هکر، فولسدال و انگل، این نتیجه به دست آمد که هیچ تعریف جامع و مانعی که تمام جنبه‌های مختلف فلسفه تحلیلی را پوشش دهد وجود ندارد. بنابراین برای تعریف و شناخت فلسفه تحلیلی باید به دانستن مؤلفه‌ها و ویژگی‌های مشترک در میان اکثر نظریه‌های مرتبط بسنده کرد. این اطلاعات طبق الگوی تقابل پراگماتیسم/فلسفه تحلیلی، به زیباشناسی پراگماتیستی شکل می‌دهد که بر اساس آن تردید در حجیت علمی، کل‌نگری و پیوستگی، اهمیت تجربه، اهمیت زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی و کارکردگرایی در زیباشناسی پراگماتیستی در مقابل اهمیت محوری علم و روش علمی، تلاش برای مقوله‌سازی، طبقه‌بندی، مفهوم‌گرایی و تمایزگذاری، توجه به دقت منطقی و تجزیه و تحلیل مفاهیم، بی‌طرفی و عدم توجه به زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی و علاقه به تعیین وضوح و ساختارگرایی در زیباشناسی تحلیلی قرار می‌گیرد و با این روش، ویژگی‌های کلی را به دست می‌دهد که شناخت زیبایی از منظر پراگماتیسم را توجیه و تبیین می‌کند.

در میان فیلسوفان مختلف پراگماتیست پیرس را می‌توان در حوزه منطق سرآمد دانست که از نتایج پژوهش‌های پراگماتیستی وی به طور غیرمستقیم در مباحث نشانه‌شناسی استفاده شده است. رورتی در حوزه علوم اجتماعی فعالیت کرده و به تبع اولویت تجربه و عمل بر نظر درباره اولویت هنر و ادبیات بر فلسفه سخن گفته است. ویلیام جیمز روان‌شناس است اما به خاطر علاقه و استعدادی که در حوزه هنر دارد، کتاب مهم‌اش به نام اصول روان‌شناسی را می‌توان نوعی روان‌شناسی زیباشناسانه دانست. گودمن در حوزه زیباشناسی از هم‌تایان پراگماتیستش پرکارتر است تا جایی که کتاب زبان‌های هنر و نیز مقالاتی را در این حوزه تألیف کرده است. اما عنوان زیباشناس پراگماتیستی را به حق باید به جان دیویی نسبت داد که کتاب هنر به مثابه تجربه را دقیقاً با همین هدف تألیف کرده است و شوسترمن در کتاب زیباشناسی پراگماتیستی برای به دست دادن ویژگی‌های زیباشناسی پراگماتیستی از دیویی و هنر به مثابه تجربه‌اش مدد می‌جوید و آن را الگو و چارچوب بحث‌هایش قرار می‌دهد.

شناخت‌شناسی زیبایی از منظر پراگماتیسم در تقابل با زیباشناسی تحلیلی ۱۷۵

کتابشناسی

- پانتم، هیلاری. (۱۳۹۵). *پراگماتیسم: پرسشی گشوده*. ترجمه محمد اصغری، تهران: انتشارات ققنوس.
- جیمز، ویلیام. (۱۳۹۱). *پراگماتیسم*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- دیویی، جان. (۱۳۹۱). *هنر به مثابه تجربه*. ترجمه مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس.
- دامت، مایکل. (۱۳۹۱). *خاستگاه‌های فلسفه تحلیلی*. ترجمه عبدالله نیک سیرت، تهران: انتشارات حکمت.
- رورتی، ریچارد. (۱۳۹۳). *فلسفه و امید اجتماعی*. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، نگار نادری، تهران: نشر نی.
- همو. (۱۳۸۳). «*هایدگر و کوندرا و دیکنز*». ترجمه هاله لاجوردی، مجله ارغنون فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، شماره ۱، بهار.
- رامین، علی. (۱۳۹۵). *فلسفه تحلیلی هنر*. تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- گلاک، هانس یوهان. (۱۳۹۳). *پیدایش فلسفه تحلیلی*. ترجمه دکتر عبدالرزاق حسامی فر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- واینر، فیلیپ. (۱۳۸۵). «*پراگماتیسم*»، *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها: مطالعاتی درباره گزیده‌ای از اندیشه‌های اساسی*. تهران: انتشارات سعادت.

Gaut, Berys. (2001). *Pragmatism, The Routledge Companion to Aesthetics*, Press Of Aesthetics. Edited By Jerrold Levinson, New York. Oxford, University.

Engel, pascal. (1987.. continental insularity: contemporary French analytical philosophy", royal institute of philosophy lectures 21, ed. Phillips, Cambridge.

Shusterman, Richard. (2000). *pragmatistaesthetics: living beauty, rethinking art*, new York, rowman & littlefield.

Dewey, John (1971). *Experience and Nature*, Chicago, Open Court Publishing Company.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی